



• سیمین دانشور:

ایمان به فرهنگ غنی و هویت ملی، سدی است در برابر غربزدگی از طریق ترجمه های ادبی

رساله جامع علوم انسانی

مهمتر از همه، حالتی را القا می کند. به تومی گوید: من خلاصه ای هستم، چکیده ای هستم از باغی پرگل با شاخه ها و برگهایش. یا طرحی تجربیدی هستم از آنچه زیبایی در این دنیا هست و در اتاق تو که افتاده ام، تورا به یاد باغ می اندازم، تورا به یاد زیباییهای این جهان می اندازم. شاید هم تورا به یاد قالیبافی بیندازم که مرا بافته، سوزن به تخم چشم خودش زده، ساعتها پشت دار قالی نشسته و دست و مغز و چشمش را به کاری طاقت فرسا واداشته. اما پشت قالی، ترجمه یاواری، رویی آن است.

همان نقشها و طرحها و رنگها و همان انسجام و تدوین و همان تار و پود وجود دارد، دیده هم می شود (و این البته به شرطی است که تمام مشخصه های یک ترجمه خوب رعایت شده باشد) اما آن جلا و آن چشم نوازی و آن القای حالت را ندارد. بی رنگ و بی توش و توان است. حال اگر مترجم هم سنگ خالق اثر هنری باشد، یعنی خودش یک با شاعر یا نویسنده یا دانشمند

□ شما چه تعریفی از ترجمه می کنید؟
■ خود کلمه ترجمه، تعریف ترجمه را در بردارد. اما پیش از اینکه این تعریف را به اصطلاح بشکافم، باید از شما بپرسم چرا بازار را جزء میوه ها قالب زده اید! من، مترجم پرکاری نبوده ام و به ترجمه هم به صورت نوعی تلاش معاش یا تفنن نگاه کرده ام و گاهی نیز از اثری خوشم آمده و برای دل خودم آن را به فارسی برگردانده ام. اما جواب پرسش شما: اثر هنری اصلی مانند رویه یک قالی است و ترجمه آن، پشت قالی. از این تعبیر جانخوید، توضیح می دهم. رویه قالی سرشار است از نقشها و طرحها و رنگها که با تار و پود که ابزار آن است، بافته شده. میان این نقوش و طرحها و رنگها، هماهنگی انجام گرفته - نوعی تدوین و انسجام، جزئیات را در بر می گیرد. رویی قالی شسته و رفته است، جلا دارد، چشم نواز است، حتی پا که بر آن بگذاری، لامسه ات ارضاء می شود، حتی ممکن است، با وجود آن، احساس دلگرمی و امنیت بکنی و

■ تمام آثار خلافت غرب هم تا آنجا که من خوانده ام و می خوانم در بست مدافع تمدن غرب نیستند.

یا فیلسوف باشد، آن وقت پشت و روی قالی بسیار به هم نزدیک می شود. حتی بارها دیده ام که پشت قالی یا رویی آن در زیبایی و القای حالت و احساس، رقابت می کند. «فیتر جرالده» رباعیات خیام را به انگلیسی ترجمه کرده. با اصل رباعیات تفاوت‌های بسیاری دارد، در تدوین و انسجام به خودش آزادی‌هایی داده، اما هم خودش را زبانزد جهانیان کرده و هم خیام را به جهانیان شناسانده، چنان که تا مدت‌ها نام خیام، نام ایران را تداعی می کرد. یا «ماتیو آرنولد» رستم و سهراب فردوسی را با چنان دستکاری‌های شاعرانه‌ای، به انگلیسی ترجمه کرده که این اثر او یا کتاب درسی شده، یا کتاب مرجع، و یا راهنمای شاعران جوان.

از همه مهتر «گیتانجالی» است که خالقش یعنی تاگور، خودش آن را از زبان بنگالی، به زبان انگلیسی برگردانده - این سروده‌های ربانی آدم را مبهوت می کند. یا این سینا در کتاب «شفا» در مباحث مربوط به شعر و منطق به قول خودش «بر سخنان ارسطو، چیزی نیفزوده» و «کلام استاد را از هرگونه نقیصه میرا» دانسته است. اما در این باز آفرینی چنان سلیقه و ذوق سلیم و گسترده‌ای به کار برده که اگر خود ارسطو زنده می بود، بر او آفرین می گفت. در زمان خود ما، غولی مثل «باسترنک» وجود داشته که سالیان دراز رنج و غصه کشیده و آثار شکسپیر را از انگلیسی به روسی برگردانده، آنهم به شعر روسی. اما به مصداق شعر حافظ: «تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس!». مطرود و خانه نشین شده، بعد سرطان گرفته مرده و از شر مردم نادانی که زمام مراد در دستشان بوده، خلاص شده و حالا، سالها پس از مرگش از او اعاده حیثیت کرده اند. اینگونه ترجمه‌ها، در حقیقت یک نوع باز آفرینی اثر هنری است، اما کار هر کسی هم نیست. عشق را رویی نباید همچو ورد

گر نداری، گرد بدروی نگرد
□ آیا ترجمه ادبی برای جوامع مختلف ضرورت دارد؟

■ چرا منحصرش کرده‌اید به ترجمه‌های ادبی؟ اگر ترجمه‌های علمی و فنی و روانشناسی و فلسفی و تاریخی و سیاسی و دیگر مباحث را هم منظور می‌داشتید، جوابتان یک جمله بیشتر نبود: «بله، برای تمام جوامع، ترجمه این گونه آثار ضروری و الزامی است و مگر جز این است که کلیه محصولات اندیشه بشری باید جامه ادبیات بپوشد؟ و به کمک ذوق سلیم و کلامی گویا و در خور محتوی، منعکس بشود؟ اگر ترجمه‌های کتابهای علمی، گاه گسترش کافی نیافته، به این علت بوده، که کیفیت ادبی مترجم لنگ بوده و محتوا، احتمالاً نامفهوم عرضه شده».

هر چند در این عمر درازم، ترجمه‌هایی در حد شاهکار، از آثار فلسفی و روانشناسی و هنری و تاریخی و سیاسی و غیره خوانده‌ام. اما ترجمه ادبی برای جوامع مختلف ضروری است، به شرطی که ادبیاتی که ترجمه می‌شود، موجب اعتلای روح و روان و تفکر آن جوامع بشود، نه آنکه آنها را در سراشیبی شبه غزل‌های آکنده از بی بند و باری و شبه داستانهای سرشار از خشونت و خرافات و تبلیغات گمراه کننده بلغزاند.

تحسین و لذات، شرط لازم یک ترجمه خوب ادبی است، مشغول داشتن هم یکی از

■ ترجمه ادبی برای جوامع مختلف ضروری است، به شرطی که ادبیاتی که ترجمه می‌شود، موجب اعتلای روح و روان و تفکر آن جوامع بشود، نه آن که آنها را در سراشیبی شبه غزل‌های آکنده از بی بند و باری و شبه داستانهای سرشار از خشونت و خرافات و تبلیغات گمراه کننده بلغزاند.

■ اگر ادبیات واقعی یا به عبارت دیگر شاهکارهای ادبیات جهان ترجمه شود، ترجمه آن آثار هرگز اثر منفی نخواهد داشت.

■ در حیات مترجم و نویسنده خیلی کم حرف راستش را در باره او می شنوی. عده‌ای ناخوانده، نان قرضت می دهند، عده‌ای نافهمیده تحسینت می کنند و عده‌ای هم حسد می ورزند.

■ خوب، بگذار ما مخلوقات خدا که نعمت حیات، این اتفاق خارق العاده به ما ارزانی داشته شده، از حال و کار و بار هم خبر داشته باشیم و درد دل همدیگر را بشنویم. ترجمه‌ها این همه را منعکس می کنند

مأموریت‌های ترجمه‌های ادبی هست. اما من می‌خواهم به چیزی مشغول شوم و در بحری فرو بروم که چون باز بیایم، درو مروارید برای روح و جانم به ارمغان بیاورم. □ آیا ترجمه ادبیات به تضادهای فرهنگی دامن می‌زند، یا راهی است به بیراهه، یا راهی است به سوی تلطیف روح انسان؟

■ در پاسخ دوم، تا حدی جواب این پرسش را داده‌ام. تا چه ادبیاتی ترجمه شود؟ ادبیات در حد متعالی اش اگر خوب برگردانده شود، یقیناً موجب تلطیف روح انسان می‌شود و در آن صورت نه تضاد فرهنگی پیش می‌آید و نه راهی به بیراهه است. کره ما کره کوچک تنهای سرگردانی است. بس که سرگردان است مدام دور خودش می‌چرخد. خورشید - مادر، جذب و منفکش می‌کند و دور خورشید هم می‌گردد و هیچ سیاره و ستاره همدردی هم در دسترسش نیست که در آن حیات شکفته باشد تا با آنها درد دل کند، درد دل کند که چه بدبختی‌ها بر ساختش روی داده، چه اشکها

ریخته شده، چه چوتنها، چه ناسامانها، چه ستمها... خوب، بگذار ما مخلوقات خدا که نعمت حیات، این اتفاق خارق العاده، به ما ارزانی داشته شده، از حال و کار و بار هم خبر داشته باشیم و درد دل همدیگر را بشنویم. ترجمه‌ها این همه را منعکس می‌کنند. شاید چاره‌ای کارساز بیابیم، شاید به این وسیله از درد دل زمین بکاهیم.

از تضادهای فرهنگی یا به بیراهه کشانده شدن نباید ترسید. اگر فرهنگ کشوری غنی و پر بار و دیرپای باشد، مردم آن به تضاد فرهنگی وقوف می‌یابند و وانمی‌دهند. اگر انتقاد سازنده و بی‌غرض در کشوری، نفع گرفته باشد، مردم آگاه می‌شوند و به بیراهه، کشانده نمی‌شوند.

□ تأثیر مثبت و منفی ترجمه ادبیات تا چه حد می‌تواند باشد؟

■ تأثیر ادبیات باورنکردنی است. لابد خواننده اید که امیر نصر سامانی با شنیدن شعر «بوی جوی مولیان» رودکی، پای در رکاب کرد و تا بخارا راند. یا تأثیر شگرف آن شعر «حفظه یادغیسی» را شنیده‌اید. به طور کلی اگر ادبیات واقعی یا به عبارت دیگر شاهکارهای ادبیات جهان، ترجمه شود، ترجمه آن آثار هرگز اثر منفی نخواهد داشت. چه کسی ادیب است؟ از کلمه ادیب خوشم نمی‌آید. بگذار بگویم چه کسی به وسیله کلام، اثر هنری می‌آفریند؟ کسی که در مرحله اول، دارای استعداد و موهبت ذاتی است و از دید قوی و ذهن پرور و سرشار از تجربه‌ای عظیم است و در مرحله آخر دارای تمرین و ممارست و قدرت کافی در منعکس کردن یا به تصویر درآوردن ذهنیات ذهن پرورش یافته‌ی خودش هست. طبعاً چنین آدمی با این مقدمات جانکاه، که از دل و مغز و چشم و دست خود مایه می‌گذارد، اثری نمی‌آفریند که ترجمه آن تأثیر منفی داشته باشد. اصلاً نفس آفرینش، خود به خود، زشتی و نابکاری را پس می‌زند و آزادگی و خلوص و صفارا پیش می‌خواند. حال اگر کشورهای سلطه طلبی که همواره هوادار استبداد هم هستند، بخوانند با برنامه‌ریزی‌های خاص، ترجمه‌های آثاری استعماری و استبدادی و توأم با خرافات و بدآموزی به خورد ملتی بدهند، بله، در آن صورت، آن ترجمه‌ها تأثیر منفی وسیعی خواهند داشت. اما در اینجا هم آگاهی مردم، فرهنگ پر بار و انتقاد بی‌غرض سازنده، به شرط آزادی قلم و بیان، می‌تواند فریادرسی باشد. وظیفه هر دست به قلمی، مخصوصاً در کشورهای نظیر کشور ما، مبارزه با فرهنگ استعماری - استبدادی است.

□ تاکنون چه آثاری را ترجمه کرده‌اید؟ و چه خدمتی از طریق این ترجمه‌ها به تقویت فرهنگ جامعه و یا رشد فکری مردم شده است؟

■ آنچه ترجمه کرده‌ام، صورتش را به شط می‌دهم. اما چه خدمتی به فرهنگ جامعه کرده‌ام یا به رشد فکری مردم؟ نمی‌دانم. من که نه آمار گرفته‌ام و نه با تک تک خوانندگان ترجمه‌هایم تماس گرفته‌ام. تازه در حیات مترجم و نویسنده خیلی کم حرف راستش را می‌شنوی. عده‌ای ناخوانده، نان قرضت می‌دهند، عده‌ای نافهمیده تحسینت می‌کنند و عده‌ای هم حسد می‌ورزند و حسد را با ایرادهای نیش غولی ابراز می‌کنند. اگر حاسدان اهل بغیبه باشند، قند در دلت آب می‌شود و می‌فهمی که کار خوبی ارائه داده‌ای که



مورد حسد قرار گرفته‌ای. تنها عده معدودی، خالصاً مخلصاً می‌گویند چه تأثیری پذیرفته‌اند. اما اقبال عامه، نشان دهنده تأثیری است که تو برجامه گذارده‌ای. خوشبختانه از اقبال عامه بیش از حد لیاقتم برخوردار بوده‌ام. اما این که آیا تأثیری در جهت رشد فکری مردم کرده‌ام، واقعاً نمی‌دانم. تنها این را می‌دانم که از بغل گوش خوانندگانم، چه خوانندگان ترجمه‌هایم و چه نوشته‌هایم، رد نشده‌ام. می‌دانم که از روبرو با آنها صادقانه مواجه شده‌ام.

□ در انتخاب داستان به چه موضوعات یا احیاناً پیامهایی توجه داشته‌اید؟ آیا شخصیت خود نویسنده در انتخاب شما مطرح بوده است؟

■ هر اثری را که ترجمه کرده‌ام، اول یک بار تاملش را خوانده‌ام. اگر به دلم نشست، اگر چیزی را در درونم به جوشش و حرکت واداشته، اگر جهان بینی فلسفی نویسنده با دید من از جهان، هم‌آهنگ بوده، به ترجمه آن دست زده‌ام. طبعاً شخصیت خود نویسنده هم همیشه مطرح است، هرگز به سراغ «میشل زواگو» یا امثال او نرفته‌ام.

□ آیا مترجم ادبیات باید از لحاظ خلق آثار ادبی هم‌مراز نویسنده باشد، یا کافی است که ادبیات را بشناسد یا دوست بدارد؟

■ ضمن جواب سؤال اول این پرسش را جواب داده‌ام. اما شناخت یا دوست داشتن ادبیات برای دست یازیدن به ترجمه کافی نیست. واضح است که اولین شرط ترجمه، تسلط کامل بر هر دو زبان است. زبانی که از آن ترجمه می‌کنیم و زبان مادری یا زبانی که ترجمه خود را با آن زبان عرضه می‌داریم.

□ آیا باید بین شخصیت نویسنده و مترجم و قهرمانان داستان تفاهم و یاهمدلی جستجو کرد؟

■ تفاهم و همدردی، یا به قول شما همدلی و به قول من «دیگر یابی» از شرایط خلق اثر هنری و ترجمه

هر دو هست. تفاهم نسبت به شخصیت نویسنده اثر و همدلی نسبت به قهرمان و یا قهرمانان داستان، این تفاهم و همدردی یک نوع اشتیاق را دامن می‌زند و این اشتیاق کار را بسیار آسان و لذت بخش می‌کند.

□ در ترجمه ادبی برگردان سبک به چه صورت انجام پذیر است؟ به عبارت دیگر یافتن معادل برای سبک یا چه اشکالاتی مواجه است...؟

■ برگردان سبک در ترجمه کار مشکلی است. مخصوصاً در شعر. در ترجمه شعر بهتر است مترجم خودش شاعر باشد تا بتواند ریزه کارهای سبک شاعر اصلی را منعکس کند. کشورهایی که دارای فرهنگهای کمابیش هم سنت هستند (مثل غالب کشورهای اروپایی) آثار همدیگر را آسان تر منتقل می‌کنند. این امکان را یشترانه عظیم زبان و فرهنگ لاتین به آنها می‌دهد. حتی زبانهایشان به هم نزدیک است. اسطوره‌ها و تشبیهات و استعاره‌ها و امثال و حکمشان، اگر هم ریشه‌های «یونانی - رومی - یاستان» و یا «توراتی - انجیلی» نداشته باشد - که غالباً دارد - باز هم به هم نزدیک است.

اگر اشتباه نکنم در روسیه شوروی، دست کم تا زمان پطر کبیر (که زبان و فرهنگ لاتین، حتی در کلیساها هم راهی نداشت) این کشور را دچار نوعی عقیم بودن فکری نسبت به کشورهای دیگر اروپایی کرد. کشورهای آسیای شرقی و آسیای جنوب شرقی هم به هر جهت هم سنت بودند. تصور می‌کنم یک ژاپنی به راحتی می‌توانست شیوه یک اثر ادبی چینی را منتقل کند و یا یک چینی آگاه به ادبیات بودایی، راحت می‌توانست، ساختمان یک اثر هندو بودایی را منعکس کند، اما ساختمان زبان فارسی کجا و زبانهای اروپایی (که ما در ایران بیشتر از این زبانها ترجمه می‌کنیم) کجا؟ اگر ما بخواهیم در ترجمه‌هایمان همان شیوه و روال بیان ادبیات غربی را به کسوت زبان فارسی در بیاوریم، ناگزیر از ترجمه تحت‌اللفظی خواهیم بود. اما به طور کلی باید پرسید اصلاً آیا مترجم ما سبک اثر اصلی دستش می‌آید؟ و آیا او اساساً سبکهای ادبیات فارسی را به خوبی می‌شناسد؟ بله به مترجمهای تازه کار غالباً توصیه کرده‌ام که دست کم کتاب سبک شناسی مرحوم بهار را بخوانند و تازه آنها همین که سبک خراسانی و عراقی و هندی و غیره را از هم تشخیص دادند، خیال می‌کنند کار تمام است. نه! هر نویسنده و شاعری، سبک خاص خودش را دارد. درحقیقت، سبک خود آدمی است. آیا مترجم فارسی زبان قدرت این دیگر یابی را دارد؟ به عقیده من تا همین اندازه که مترجم فارسی زبان بتواند، روح اثر اصلی را منعکس کند، خودش خیلی هنر کرده است. «دون کیشوت» اثر سروانتس را که محمدقاضی ترجمه کرده است، در نظر بگیرید. نمی‌دانم تا چه حد، بار امانت اصل اثر را به دوش کشیده؟ نمی‌دانم آیا سبک را منعکس کرده یا نه؟ اما یقیناً «روح» اثر را منعکس کرده است. روح اثر «مسخره‌ای» است از شوالیه گری قرون وسطایی. شوالیه بزن بهادری بوده که خود را با فداکاری تام و تمام به خطر می‌انداخته، تا سرحد مرگ به پیشواز مشکلات می‌شتافته، با شمشیر آخته‌اش با دو دیو نبرد می‌کرده، همیشه هم حامی معشوقه‌ای بوده و برای حفظ شرافت معشوقه (و یا خود را به رخ او کشیدن) خودش را به آب و آتش می‌زده است. این

«سخره» را «محمد قاضی» بسیار خوب منعکس کرده. رجوع کنید به قسمتی که «سانچو» همراه وفادار دون کیشوت پیام وفاداری دون کیشوت راه معشوقه می‌رساند. معشوقه مشغول خشک کردن تباله است و از پیام شوالیه، هاج و واج می‌ماند!

□ مترجم درقبال انتخاب موضوع، نسبت به جامعه دارای چه مسئولیتی است؟

□ مترجم متعهد است که آثاری را برای ترجمه برگزیند که به جامعه آگاهی بدهد، اشتیاق نسبت به آزادگی و مبارزه در راه حق و حقیقت را درخوانندگان برانگیزد. زنگ کینه و حسد وی شخصیتی وترس را از دل‌هایشان بزاید و عشق و امید و تسلط بر نفس و شجاعت و خیرخواهی و اعتقاد به حیثیت انسانیشان را در آنها بیدار کند. واگر دسترسی به این گونه کتابها نداشت، دست کم با ترجمه‌اش بتواند دست مردم کشورش را بگیرد و به آنها بگوید: «نگاه کن! شعرای یمانی را در آسمان ببین، سه تا ماه دارد. اما با چشم سر نمی‌بینی! و مهم این است. می‌دانی کینه سه تا ماه دارد، اما نمی‌بینی اش. همیشه آنچه ناپیداست، اما توبه وجودش مومنی، مهم است. همیشه یک چشم سوم یا چشم بصیرت لازم است.»

□ پس از پیروزی انقلاب، بازار ترجمه رونق بسیار گرفته است. در این میان افراد زیادی که به هیچ وجه به کار ترجمه آشنایی ندارند به ترجمه پرداخته‌اند و آثار زیادی منتشر شده است. چگونه می‌توان ترجمه‌های نادرست را به جامعه شناساند و کار شایدان این رشته را متوقف کرد؟

□ دست کم از دوره مشروطیت به بعد و مخصوصاً در دوران اخیر ماهواره بیش از آفریننده اثر هنری، مترجم داشته‌ایم. شعر را تنها کنیم. شعر افسونی است که در دوران اسلامی، از رودکی تا جلال، همواره بر تارک هنرهای ایران درخشیده و پیش از راه یافتن صنعت چاپ به ایران، چند هنر دیگر را هم به خدمت خود درآورده است: هنر خطاطی - تذهیب - تشعیر تصویر کتب خطی (مینیاور) و موسیقی. و هنوز هم بیشتر این هنرها را یدک می‌کنند. اما پس از پیروزی انقلاب، از ترجمه‌های شتابزده و نادرست و این که از یک اثر، چندین ترجمه ناهمگون عرضه می‌شود، نباید ترسید. مترجمان این گونه آثار خود به خود کنار می‌روند، چرا که با اقبال عامه مواجه نمی‌شوند. و بعد هم کم کم به مشکلات کار و قوف می‌یابند و عرض خود نمی‌برند. اما چرا تعداد نویسندگان ما محدود است؟ واقعیت آن است که بسیاری از نویسندگان بی‌کار نشسته‌اند. عوامل بازدارنده بسیاری موجب شده است که آثارشان عرضه نشود. و این عوامل تا حدی به دستگاه‌های دولتی مربوط می‌شود. دستگاه‌های دولتی به همه آریاب قلم بها نمی‌دهند. خلاقیت هنری را در مواردی به حساب نمی‌آورند. در نظر نمی‌گیرند که این صاحب قلم بدبخت چقدر رنج کشیده، چه خون دلها خورده، سی چهل سال عمر گذاشته تا به این مرحله از خلاقیت رسیده. چرا، گاه گذاری جایزه‌ای مثلاً به ترجمه «ضدخاطرات» اندره مالرو (از ابوالحسن نجفی و رضا سیدحسینی) تعلق می‌گیرد. اما با یک گل بهار نمی‌شود و جایزه مطلقاً دردی را دوا نمی‌کند. منتهی رفع عوامل بازدارنده خیلی از دردها را دوا

□ در ترجمه شعر بهتر است مترجم خودش شاعر باشد تا بتواند ریزه کاریهای سبک شاعر اصلی را منعکس بکند.

□ به عقیده من همین که مترجم فارسی زبان بتواند، روح اثر اصلی را منعکس کند، خودش خیلی هنر کرده است.

□ دست کم از دوره مشروطیت به بعد و مخصوصاً در دوران اخیر ما همواره بیش از آفریننده اثر هنری، مترجم داشته‌ایم.

□ از ترجمه‌های شتابزده و نادرست و اینکه از یک اثر، چندین ترجمه ناهمگون عرضه می‌شود نباید ترسید. مترجمان این گونه آثار خود به خود کنار می‌روند.

□ اگر فرهنگ کشوری غنی و پر بار و دیرپای باشد و مردم به هویت ملی خود مؤمن باشند به این آسانیا تن به غریزگی نمی‌دهند. تنها آدمهای سطحی و بی فرهنگ ممکن است از ترجمه‌های غربی مجذوب غرب بشوند و به دام غریزگی بیفتند.

می‌کند. کمبود کاغذ که هست. سایر ابزار چاپ و انتشار هم کمیاب و گران است و کسب اجازه انتشار از مراجع بررسی کننده مدتها طول می‌کشد. اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد». و اصل بیست و چهارم می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد.»

همه می‌دانند که شکوفایی فرهنگی هر دورانی بستگی به وفور آثار هنری آن دوران دارد. ضمناً همه هم می‌دانند که هنرمندان پیر شده‌ای مثل من، غالباً با حکومت سابق در مبارزه بوده‌اند و به همین علت هم موجی ندیده‌اند که ترک یار و دیار کنند. اما آثار آنها گاه یکسال و دو سال و شاید هم بیشتر و کتابهای خود من - چند سال قبل - چندین و چند ماه در آن مراجع خاک می‌خورد و اجازه انتشار نمی‌یافت و بعضی از آثار

که به کلی از گردونه خارج می‌شود، خوب، می‌توان تعداد بررسی کنندگان و تطبیق کنندگان آثار را با ماده بیست و چهار قانون اساسی زیاد کرد. وقتی بعضاً به آثار ما بهایی در حد یک دفتر مشق خط داده می‌شود، دلسردی، حداقل نتیجه‌ای است که عوامل بازدارنده به بار می‌آورد.

□ آیا ایجاد چیزی مثل «انجمن مترجمان ایران» که اعضای آن از نظر صلاحیتهای علمی - تخصصی به نحوی تأیید شوند در حل کردن مشکل ترجمه، موثر خواهد بود؟

□ چرا منحصرأ «انجمن مترجمان ایران»! گسترش بدهید به «انجمن حمایت از هنرمندان و مترجمان و حفظ حقوق آنها»، وقتی این گروه دور هم گرد بیایند، طبعاً از همدیگر بسیار چیزها خواهند آموخت. اما این راهم بگویم که: «عشق آمدنی بود نه آموختنی».

□ مبنای انتخاب منابع داستان - رمان برای ترجمه در جامعه‌ای مثل جامعه ما، چه ملاک‌هایی باید باشد؟ آیا سلیقه جامعه در تعیین این اولویت‌ها موثر است؟ اصولاً تغییرات سلیق جامعه تابع چه عواملی است؟ □ این پرسش را ضمن پرسشهای دیگر جواب داده‌ام. فقط اضافه می‌کنم، وظیفه هر هنرمند والا و مترجم برجسته، نشان دادن کج رویها و سلیقه‌های مبتذل مردم کشور خودش است.

□ تجربه کدامیک از کشورهای جهان در مقابله با ترجمه نادرست آثار جهانی در خور تامل است؟

□ من نه کشورهای جهان را دیده‌ام و نه طور می‌توانم قضاوت کنم؟

□ آیا رواج شیوه‌های فکری غربی و یا به عبارت دیگر بسیاری از غرب زدگیها از راه ترجمه ادبی صورت نمی‌گرفته است؟

□ «غریزگی» مبحثی است بسیار وسیع و کشدار، بهتر است این سوال را از «سیدنا الاستاد فرید» بفرمائید، اما باز این سوال را چندبار جواب داده‌ام و گفته‌ام که اگر فرهنگ کشوری غنی و پر بار و دیرپای باشد و مردم به هویت ملی خود مؤمن باشند به این آسانیا تن به غریزگی نمی‌دهند. تنها آدمهای سطحی و بی فرهنگ ممکن است به وسیله ترجمه‌های غربی مجذوب غرب بشوند و به دام غریزگی بیفتند. این را هم بگویم که تمام آثار خلاقه غرب، تا آنجا که من خواننده‌ام و می‌خوانم، به طور درست که مدافع تمدن غرب نیست. بیشتر نویسندگان و شاعران غربی خودشان هم از بن بست می‌آیند که با آن مواجهند دلشان خون است و یا با «خشم» آن را می‌کوبند و یا با نیست انگاری (نیاهلیسم) زیرش می‌زنند و یا به ادبیات پوچی روی می‌آورند و همه چیز را «باطل الاباطیل» می‌انگارند. اگر به قول حافظ، یار مدد کند و نویسندگان و شاعران ما امکانات در خور اختیار داشته باشند، لیاقتش را دارند که آثار اصیل ملی، جامع و مانع و دارای ویژگیهای زیبایی شناسانه و جذاب و در خور تحسین بیافرینند و طبیعی است که مردم کشور ما ترجیح خواهند داد که سر دلبران را در ترجمه حدیث دیگران نخوانند و بلکه در حدیث آن دسته از هم وطنان خودشان بخوانند که اسرار مهجوری و مشتاقی و آرزومندی ایشان را لمس کرده و به آنها نشان داده‌اند.